



## The Role of Imaginary Elements in Expressing the Ismaili Thoughts of Nezari Qohestani

Najmoldin Roostam Younes  <sup>1\*</sup>

1. Corresponding Author, Najmuldeen Roostam Younes, Assistant Professor in Center for research, education and counseling, Charmo University, Charmo, Sulaymaniyah province. Iraq.  
Email: najmadin.rostam@chu.edu.iq

---

### Article Info

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**  
**Received:** 30/12/2024  
**Received in revised form:** 11/03/2025  
**Accepted:** 12/03/2025

**Keywords:**

Nizari Qohestani,  
Ismailia,  
alternative metaphors of Imam  
Ismaili,  
Safina hadith.

---

### ABSTRACT

Saad al-Din bin Shams al-Din bin Muhammad Nizari Qohestani is one of the prolific and famous Ismaili poets in the 7th and 8th centuries. This Ismaili poet, like other Ismailis, was in difficulty because of his beliefs and could not speak freely, so the way he spoke, especially the way of expressing ideological issues and the terms of his poems in using the rhetorical capacities of the Persian language, can be clarified. While being in the court of anti-Ismaili governments and during the period of strictness towards Ismailis, Nizari expresses Ismaili thoughts by using the capacities of rhetoric in such a way that he can still be a poet and have influence among the readers. In this article, we try to explain and analyze the rhetorical methods and techniques used by Nizari to express Ismaili concepts and ideas. Nizari has been able to use the famous Hadith "Safina" with the help of a metaphor to express the concepts of Ismaili Shia. By using eloquence in his difficult situation and times, Nizari has been able to artistically use the sun, Yusuf, Noah, ship, sea, criticism and the dependents of each of these elements as a metaphor or a symbol of Imam Ismaili in his poems.

---

**Cite this article:** Roostam Younes, N. (2025). The role of imaginary elements in expressing the Ismaili thoughts of Nizari Qohestani. *Research of Literary Texts in Iraqi Career*, 6 (4), 105-132.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/ltp.2025.11776.1344

---

## Extended abstract

### Introduction

Sa'd al-Din bin Shams al-Din bin Muhammad Naziri Qohestani, a prolific and famous Ismaili poet, was born around 645. Sa'd al-Din chose "Naziri" as his pen name, possibly due to his slender physique, his affiliation with Nazar bin Mustansir, his devotion to him, or a combination of these factors. During the period in which Naziri lived, Ismailis faced persecution and were constantly pursued because of their beliefs. Naziri was both a poet and a courtier in two Mongol-appointed dynasties, the Al-Kurt and Mehrabani. Despite residing at the courts of anti-Ismaili governments and living during a period of severe oppression against Ismailis, Naziri articulated Ismaili ideas in a manner that enabled him to sustain his poetic career and preserve his influence on readers. This article aims to explore and analyze the rhetorical methods and techniques Naziri employed to express Ismaili concepts and ideas. We will examine his metaphors and similes in poetry, focusing on the elements that constitute the imagery he used to convey Ismaili thought.

### Method

The term "images of the imagination" refers to discussions such as simile, metaphor, metonymy, and irony, which are part of the field of "expression" (one of the subfields of rhetoric). In this research, we have focused on similes and metaphors from the field of expression, and we have also explored the concept of symbolism, which is more recent in this domain. In this paper, we aim to define and analyze the rhetorical techniques used by Naziri to convey Ismaili ideas and concepts.

### Results

Naziri rarely uses the term in its literal sense. With the declaration of the Last Judgment, the Imam assumed the most fundamental role and attained independent religious authority. The Ismaili Naziri sect believed that during the period of the Last Judgment, whatever the current Imam decreed—even if it contradicted the rulings of the previous Imam—was obligatory and must be followed. They held that the teachings of the former Imam could no longer be referenced in this era; instead, one must turn to the current Imam to understand the deeper meaning of the faith. To symbolize the Imam's elevated position, which precluded direct discussion of him, the Naziri adopted the image of "criticism" and used it metaphorically and symbolically, associating it with concepts such as time and deferred action.

Naziri draws on the message of the Ark (Safineh), using words such as Noah, ship, and sea to create imagery that reflects his views. Within this imagery, he conveys his Ismaili beliefs. Naziri often compares the beloved to the sun. It is important to note that the name of the Imam during Naziri's time was Shams al-Din Muhammad, whom the poet had met during his travels. Naziri employs symbolic use of names, much like the Sufis, who often used well-known, respected names to conceal their deeper intentions. One name he uses in his poetry appears to represent the hidden Imam, and that name is Joseph. Given the secretive and obscure life of Imam Muhammad Shams al-Din, Naziri chose the name Joseph as a symbolic representation.

### Conclusion

Naziri rarely uses key words such as ship, sun, sea, Joseph, Noah, and criticism in their literal sense. Instead, he consistently employs them in a broad rhetorical network, using them either as similes to embody his Ismaili thoughts or as metaphors and symbols to convey concepts and terms that could not be expressed directly. Naziri has effectively used metaphor to refer to the famous hadith of the Ark, employing it to express Shia Ismaili teachings. In the difficult period he lived in, Naziri artistically used elements such as the sun, Joseph, Noah, ship, sea, and criticism, and their associated symbols, as metaphors for the Ismaili Imam.



## نقش عناصر سازنده خیال در بیان اندیشه‌های اسماعیلی غزلیات نزاری قهستانی

نجم الدین رستم یونس<sup>\*۱</sup>

۱. نویسنده مسئول، استادیار، زبان و ادبیات فارسی، مرکز تحقیقات آموزش و مشاوره. دانشگاه چرمو. شهر چرمو. استان سلیمانیه. عراق.  
رایانامه: najmadin.rostam@chu.edu.iq

### اطلاعات مقاله چکیده

#### نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۲

#### واژه‌های کلیدی:

نزاری قهستانی،

اسماعیلیه،

استعاره‌های جایگزین امام اسماعیلی،

حدیث سفینه.

سعد الدین بن شمس الدین بن محمد نزاری قهستانی، از شاعران پرکار و مشهور اسماعیلی در سده‌های هفتم و هشتم است. این شاعر اسماعیلی همچون سایر اسماعیلیه به‌خاطر عقایدش دچار سختی بود و نمی‌توانست آزادانه سخن بگوید، از این روی نوع سخن گفتن وی مخصوصاً شیوه بیان مسائل عقیدتی و مصطلحات اشعار وی در استفاده از ظرفیت‌های بلاغی زبان فارسی روشن می‌شود. نزاری درعین حضور در دربار حکومت‌های ضد اسماعیلی و در دوره سخت‌گیری نسبت به اسماعیلیان، اندیشه‌های اسماعیلی را با استفاده از ظرفیت‌های بلاغت به‌گونه‌ای بیان می‌کند که بتواند همچنان به شاعری پردازد و در میان خوانندگان نفوذ کلام داشته باشد. در این مقاله می‌کوشیم شیوه‌ها و شگردهای بلاغی مورد استفاده نزاری را برای بیان مفاهیم و اندیشه‌های اسماعیلی تبیین و تحلیل کنیم. نزاری توانسته است به کمک استعاره، حدیث مشهور «سفینه» را برای بیان مفاهیم شیعه اسماعیلی به کار برد. نزاری با استفاده از بلاغت در موقعیت و زمانه سختی که داشت در اشعارش به صورت هنری توانسته است آفتاب، یوسف، نوح، کشتی، دریا، نقد و وابسته‌های هر یک از این عناصر را به صورت استعاره یا نمادی از امام اسماعیلی به کار برد.

**استناد:** رستم یونس، نجم الدین. (۱۴۰۴). نقش عناصر سازنده خیال در بیان اندیشه‌های اسماعیلی غزلیات نزاری قهستانی. پژوهشنامه متون ادبی در دوره عراقی، ۶(۴)، ۱۰۵-۱۳۲.

ناشر: دانشگاه رازی



حق مؤلف © نویسندگان.

DOI: 10.22126/ltip.2025.11776.1344

## ۱. پیشگفتار

سعد الدّین بن شمس الدّین بن محمّد نزاری فوادجی بیرجندی قهستانی، از شاعران پرکار و مشهور اسماعیلی است که حدوداً سال ۶۴۵ به دنیا آمد. سعد الدّین، به سبب لاغری یا انتساب به نزار بن مستنصر و یا ارادت به او یا تلفیقی از این موارد، «نزاری» را برای تخلص شعری خود انتخاب کرده است (نزاری، ۱۳۷۱: ۳۹-۱۴).

در دوره‌ای که نزاری زندگی می‌کرد اسماعیلیّه به‌خاطر عقایدشان دچار مشکل بودند و تحت تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند (دفتری، ۱۳۸۶: ۴۷۰-۴۶۹). نزاری شاعر و کارگزار درباری دو حکومت دست‌نشانده مغول، یعنی آل گُرت و مهربانی بود (ابوجمال، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۵) نزاری درعین حضور در دربار حکومت‌های ضد اسماعیلی و در دوره سخت‌گیری نسبت به اسماعیلیان، اندیشه‌های اسماعیلی را با استفاده از ظرفیت‌های بلاغت به گونه‌ای بیان می‌کند که بتواند همچنان به شاعری بپردازد و در میان خوانندگان نفوذ کلام داشته باشد. در این مقاله می‌کوشیم شیوه‌ها و شگردهای بلاغی مورد استفاده نزاری را برای بیان مفاهیم و اندیشه‌های اسماعیلی تبیین و تحلیل کنیم. استعاره‌ها و تشبیهات شعر نزاری را براساس عناصر سازنده خیال در جهت بیان اندیشه اسماعیلی توصیف و تحلیل کرده‌ایم.

## ۲- پیشینه تحقیق

مجتهدزاده (۱۳۳۵) در رساله دکتری خود با عنوان «تحقیق در شرح حال و آثار نزاری قهستانی» به شرح زندگی، احوال، اندیشه‌های اسماعیلی و معرفی آثار نزاری پرداخته است. قسمت اصلی این رساله، تصحیح غزلیات نزاری قهستانی است. همچنین وی در مقاله «نزاری قهستانی» به مقایسه و تأثیرگذاری اشعار دیگر شاعران در شعرنزاری پرداخته است. در این مقاله از تأثیرپذیری نزاری از افکار و مصطلحات صوفیانه و پیروی از اشعار سنائی یاد کرده است اما معتقدست «چون به اندازه سنائی در تصوف عمیق نبوده و آن سوز درون را نداشته از عهده برنیامده است» (مجتهدزاده، ۱۳۴۵: ۲۰۲) بارادین (۱۳۳۷) شرح حال و معرفی آثار، اندیشه و مذهب شاعر را نوشته است. بایوردی (۱۹۶۱) نیز به شرح احوال و معرفی آثار شاعر، تاریخ عصر شاعر و افکار و اندیشه‌های او پرداخته است. علاوه براین به مقایسه نزاری با حافظ پرداخته است.

نادیا ابوجمال (۱۹۶۶) در رساله دکتری خود با نام «اسماعیلیان پس از مغول» با بررسی مثنوی سفرنامه نزاری، تداوم سنت اسماعیلی را در زمان شاعر نشان داده است.

دفتری معتقد است نزاری در اشعارش «از قیامت روحانی و دیگر اندیشه‌های اسماعیلی در لفافه اصطلاحات و تعابیر صوفیان سخن می‌گوید» (دفتری، ۱۳۸۶: ۵۰۹).

طاهری و چینی (۱۳۹۳) در مقاله «معرفی نزاری قهستانی و بررسی سبک‌شناسانه غزلیات وی»، نزاری را عارف خوانده‌اند و کاربرد اصطلاحات عرفانی در اشعار نزاری را تقلیدی از سنائی دانسته‌اند.

بهنام‌فر (۱۳۹۳) مجموعه مقالات همایش ملی نقد و تحلیل زندگی، شعر و اندیشه حکیم نزاری قهستانی را منتشر کرده است. این همایش در دانشگاه بیرجند برگزار شد. مقاله‌های این مجموعه در زمینه‌های مختلف شعر و اندیشه و افکار نزاری است. نقل و نقد همه این مقالات غیرضروری و مفصل است اما نویسندگان این مقالات عمدتاً به مسائل اسماعیلی، زندگی و ارزش‌های ادبی آثار نزاری پرداخته‌اند.

حاجی‌آبادی (۱۴۰۱) در مقاله «بررسی عشق و جلوه‌های تمثیلی آن در غزل حکیم نزاری قهستانی» معتقدست نزاری عارف است و عشق را از محوری‌ترین تجربه‌های عرفانی وی شمرده است.

جان و ادیبی در مقاله «نقد و تحلیل کارکرد مفاهیم و مصطلحات صوفیه در دیوان نزاری قهستانی» نحوه به‌کارگیری الفاظ و مصطلحات صوفیه را در دیوان نزاری بررسی کرده‌اند، معتقدند «شاعر عقاید اسماعیلی خویش را به‌شیوه‌ای نمادین و یا تلویحی و به ظاهر با مفاهیم صوفیانه بیان کرده است» (جان و ادیبی، ۱۴۰۳: ۳۵).

### ۳- مبانی نظری پژوهش

اصطلاح «صور خیال» برای اطلاق به مباحثی از قبیل تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه به کار می‌رود این مباحث به دانش «بیان» به‌عنوان زیرمجموعه «بلاغت» مربوط است. ما در این پژوهش از عناصر دانش «بیان» صرفاً به تشبیه و استعاره توجه کرده‌ایم و از مباحث تازه‌تر در این حوزه به نماد (سمبل) نیز پرداخته‌ایم.

«تشبیه» مانند کردن چیزی است به چیزی دیگر در وجه شباهتی اقناعی. شرط تشبیه آن است که مانندگی مبتنی بر کذب باشد نه صدق، یعنی ادعائی باشد نه حقیقی (شمیسا، ۱۳۸۱: ۶۷)، مشروط بر آنکه زیرساخت آن مبتنی بر تشبیه و تخیل باشد. چنانکه رادویانی گفته است: «چیزی را به چیزی مانده کنند به صورت و به هیأت یا چیزی را به چیزی مانده کنند به صفتی از صفات‌ها، چون حرکت و سکون و رنگ و شتاب و درنگ» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۵۰). نویسنده یا متکلم برای روشن ساختن و

عینیت بخشیدن به مقصود جملاتش ناگزیر به تشبیه متوسل می‌شود، طبیعی است که انسان موضوعی کامل و روشن را در نظر بگیرد و موضعی ناقص را بدان تشبیه کند و به وسیله آن چیزی را که در چشم مستتر و پوشیده است، مجسم، تصور و قابل درک کند. باید دقت داشت که ساخت جمله‌های تشبیه منوط به جملات مثبت است نه منفی، چنان که شمیسا معتقد است که باید توجه داشت که تشبیه مربوط به جملات ایجابی است نه سلبی (شمیسا، ۱۳۸۱: ۶۶).

استعاره یکی از روش‌هایی است که برای ادای معنای واحد از سوی سخنوران به کار گرفته می‌شود. پژوهش در مورد استعاره، ما را با طیف گسترده‌ای از معانی، تعاریف و نظریه پردازی‌های گسترده روبرو می‌کند. شفیی کدکنی، این تنوع و تعدد تعاریف استعاره را نشانگر متزلزل بودن مفهوم و حوزه معنایی آن می‌داند (شفیی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۰۷). شاید بتوان قدیمی‌ترین تعریف و اشاره به استعاره را، به شخص جاحظ مربوط دانست. وی استعاره را چنین تعریف می‌کند: «استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلیش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد» (همان: ۱۰۹-۱۱۰). از نظر جرجانی، استعاره لفظ را در جایگاه ماضع‌له که نوعی انتقال عاریتی است، به کار می‌گیرد. این انتقال و جانشینی از راه ارتباط شباهت صورت می‌گیرد و درک این انتقال، از راه قوه عقل اتفاق می‌افتد (جرجانی، ۱۳۷۴: ۱۶-۲۲).

نماد (سمبل) نیز مانند استعاره ذکر مشبّه به و اراده مشبّه است اما با دو تفاوت: مشبّه به در سمبل صراحتاً به یک مشبّه خاص و مشخص دلالت ندارد، بلکه دلالت آن بر چند مشبّه نزدیک به هم و به اصطلاح هاله‌ایی از معانی و مفاهیم مربوط و نزدیک به هم را داراست. در استعاره ناگزیریم که مشبّه به را به علت وجود قرینه صارفه حتماً در معنای ثانوی دریابیم، اما سمبل در معنای خود نیز فهمیده می‌شود. در حقیقت قرینه آشکاری ندارد، قرینه، معنوی و مبهم است (شمیسا، ۱۳۷۹: ۷۵) «در استعاره مشبّه و مشبّه به کم و بیش در امر مساوی‌اند و رابطه آن‌ها یک به یک است، حال آنکه در سمبل مشبّه وسیع تر از مشبّه به است و رابطه بین آن‌ها یک به چند است» (همان: ۲۱۱-۲۱۲).

## ۴- بررسی و تحلیل

### ۴-۱- نقد

نزاری، ندرتاً نقد را به معنای قاموسی آن به کار می‌برد:

حالی‌ا باری به نقد انصاف را راست گویم آب رنگین خوشتر است

(نزاری، ۱۳۷۱: ۲۲۵/۷۷۵)

وجوهی نقد می‌باید که بگشاد در می‌خانه بی مفتاح می‌گفت

(۹۳۷/۳۵۸)

نقد هر کان به مکانی دگر اولا باشد زر به مخلوق و نزاری به خدا اولاتر

(۱۲۰۳/۶۰۵)

با اعلام قیامت اساسی‌ترین نقش را امام عهده‌دار شد و به استقلال مرجعیت تعلیمی دست یافت (دفتری، ۱۳۷۶: ۴۴۸) اسماعیلیه نزاری، در دوران قیامت، آنچه را امام وقت حکم می‌کرد حتی اگر مغایر با احکام امام پیشین بود واجب و لازم الاجرا می‌دانستند (طوسی، ۱۹۵۰: ۸۵) و معتقد بودند که در دوره قیامت به احکام امام پیشین نمی‌توان استناد کرد و باید برای کسب و دریافت باطن دین، دست به دامان امام زمان شد. نزاری برای امام که مقامی والا کسب کرده بود و از او نمی‌شد مستقیماً سخن به میان آورد تصویر «نقد» را برگزیده است و آن را با وابسته‌هایی چون وقت و نسیه به صورت استعاره و سمبل به کار برده است.

نزاری در روزگاری می‌زیست که نمی‌توانست مستقیماً از امام حاضر نزاریان سخن به میان آورد، او با استفاده از استعاره «نقد» به جای امام حاضر اسماعیلی، بستری مناسب در شعرش پدید آورده تا با استفاده از این گستره، به نشر عقایدش بپردازد. در این قسمت، نقد را با زیرساخت فکری اسماعیلی آن تطبیق داده‌ایم. قرینه صارفه در اشعار زیر افکار اسماعیلی شاعر است.

دامن ملّاح گیر تا به در آیی ز موج باش چو کشتی حمل طیره چو دریا

چیست نزاری چنین راز برون نقد تو داری خموش بیهده گویا

(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۶۹/۱۲۷۱)

شاعر توصیه می‌کند که باید دست به دامان ملّاح، امام اسماعیلی، شد؛ چون رهرو به تنهایی راه به جایی نخواهد برد. او برای نشان دادن رمزی بودن ملّاح و نقد، خود را سرزنش می‌کند که چرا راز را برملا کرده است.

هرکسی را هست بازار قدر و قیمتی نیست آن نقدی که اینجا بر مجاز

خلق نازک معده را چون طاقت این لاجرم بر راز دانا احتراز آورده‌اند

ناشناسان هرکس از رای و قیاس ابلهانه قصّه‌ای دور و دراز آورده‌اند

(همان: ۵۳۴/۱۱۲۴)

رای و قیاس و عقل در شناختن راه نجات به تنهایی کافی نیست. افراد ضعیف النفس از شناخت امام اسماعیلی عاجزند و برای یافتن راه حقیقت به عقل متوسّل شده‌اند. پیوند عقیده تعلیم و قیامت به خوبی هویدا است.

به صبر وعده دهد ناصح نمی‌دانی      که خفتگان عدم را ز رستخیز چه  
چو نقد عشق نزاری به دار ضرب      پس از مبالغت عقل خاکبیز چه سود  
(همان: ۵۷۰/ ۱۱۶۲)

خفتگان عدم اهل تضادند که برای ابد به دیار فنا رفته‌اند آنگاه که امام نزاری در دسترس شاعر قرار می‌گیرد، عقل جایی ندارد.

گران مایه نقدی است در آدمی      که درکان و ارکان و افلاک نیست  
ظهورش بود در زمان و مکان      ولیکن در اقسام ادراک نیست  
(همان: ۳۱۴/ ۸۸۵)

در عقیده قیامت امام نیز مانند خداوند منزّه از جمله صفات و تعینات است و صفاتش مانند باری تعالی عین ذاتش اوست. امام با عقل اوّل که از واحد صدور یافته بود عینیت داده می‌شد و بدین ترتیب خداوند در صورت امام است که در عالم کائنات جلوه گر می‌شود و به تبع، صفات واحد را داراست (هاجسن ۱، ۱۳۸۳: ۲۱۷-۲۱۶) و بدین صورت است که نقد نزاری در کان و ارکان و افلاک نمی‌گنجد، هرچند در زمان و مکان چهره خود را نشان می‌دهد اما مانند خداوند قابل ادراک نیست.

با تو همبسترست فرعونیت      غلطم در درون سینه توست  
گر تو مجموع نقد خود باشی      بحر و کان هر دو در خزینۀ توست  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۲۰۱/ ۷۴۳)

نزاری بر حضور، نسبت به نقد تأکید می‌کند. اما پررنگ‌ترین جلوه کارکرد استعاره نقد به جای امام اسماعیلی در نشر عقاید اسماعیلی شاعر تبیین بهشت معنوی است. وظیفه امام قائم تحقّق بهشت تأویلی، که بهشت معنوی بود، در این عالم است (دفتری، ۱۳۷۶: ۴۴۳).

ز دست حوروشی حالیا به نقد خوش      می و مشاهده ما را و نسیه اهل جنان  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۳۹/ ۵۳۱)

شادباش ای دل دیوانه که دلبر با      چه خطر گر همه عالم به خصومت  
یک نفس نقد چو دریافته‌ای فوت      غم فردا چه خوری بیهوده فردا  
باغ فردوس به آرایش حوری خوب      پس به هر گوشه که او هست بهشت  
(همان: ۱۵۱/ ۶۷۲)

زنهار که نقد را مکن فوت      بر نسیه که در بهشت حور است  
(همان: ۲۳۵/ ۷۸۶)

نخواهم انتظار نسیه بردن      بهشت نقد بر ما درگشاده ست  
(همان: ۲۸۶/ ۸۵۱)

|                                 |                                                        |
|---------------------------------|--------------------------------------------------------|
| بہشت نسیہ نمی‌بایدم به طاعت نقد | کہ این معاملہ با اہل راز نتوان کرد<br>(ہمان: ۱۰۳۶/۴۷۷) |
| حریف مجلس ما بین بہ نقد و نسیہ  | کہ در بہشت تماشاۃ حور عین باشد                         |
| مراہس است کہ حالی علی المراد بہ | شرابی معد و یار کی قرین باشد<br>(ہمان: ۱۰۸۴/۴۹۴)       |
| بہشت نقد و شراب طہور و ساقی     | بیا و خاک بہ روی صلاح و تقوا<br>(ہمان: ۱۲۷۴/۶۷۲)       |
| نقد را باش و گر چون دگران       | بنشین منتظر وعدہ فردا می‌باش<br>(ہمان: ۱۲۷۶/۶۷۵)       |
| نقد را باش ز آنکہ آیندہ         | حالی وعدہ‌ای بہ فردایی است<br>(ہمان: ۹۰۸/۳۳۳)          |

اسماعیلیہ اعتقادی بہ بہشت ظاہری با نعماتش پس از مرگ ندارند؛ اما باور دارند کہ در هنگام امامت امام قائم، بہشت معنوی بہ وسیلہ امام کہ حقایق و تأویلات دین را می‌داند، محقق می‌شود (دفتری، ۱۳۷۶: ۴۴۳) نزاری بر بنیاد این عقیدہ، اشعار فوق را سرودہ است و زیرکانہ، نقد را بہ معنای امام اسماعیلی بہ کار بردہ است. کسانی کہ با اعتقاد نزاری در مورد بہشت معنوی و تأویلی، آشنا نباشد، شعر او را مانند صوفیہ قلندرۃ می‌پندارند.

نزاری ہمیشہ در کنار اصطلاح «نقد» قرینہ صارفہ، یعنی اندیشہ اسماعیلی خود را نمی‌آورد و از آنجا کہ گفتیم سمبل ذکر مشبہ بہ و حذف چند مشبہ است؛ در موارد زیر بہ نظر می‌رسد کہ یکی از مشبہ‌ها امام اسماعیلی نزاریان باشد، باید توجہ داشت کہ در سمبل معنی اصلی کلمہ نیز ممکن است لحاظ شود، این مسألہ نیز نزاری را برای غیر مستقیم گفتن افکارش یاری می‌کند.

|                                |                                                    |
|--------------------------------|----------------------------------------------------|
| ای جان بہ لب رسیدہ بشتاب       | خود را و مرا بہ نقد دریاب<br>(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۴/۵۶۲) |
| فرزند ادای نقد ما باش          | بشنو سخن نزاری ای باب<br>(۵۶۳/۶۴)                  |
| چو هیچ حاصلت از نقد دی و       | نزاریا بستان از زمانہ داد امشب<br>(ہمان: ۵۹۰/۸۲)   |
| گفتم ای آرام جان چون آمدی از   | مست و لایعقل چنین افتان و                          |
| گفت بنشین نقد را دریاب و       | رغم فردا داد عیش از عمر بستان<br>(ہمان: ۵۹۱/۸۳)    |
| بہ نقد امروز بی خود شو کہ فردا | پشیمانی نباشد سودمندت<br>(ہمان: ۶۱۷/۱۰۶)           |

|                                                                              |                                                         |
|------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|
| نصیب دیگران دان هرچه<br>(همان: ۶۴۲/۱۲۷)                                      | به نقد امروز اگر دیدی و گر نه                           |
| خود عمر به کار آمده آلا نفسی<br>(همان: ۹۰۰/۳۲۴)                              | زنهار مکن فوت نزاری نفس نقد                             |
| هرچه نسیه است جز خیالی نیست<br>آن دگر بیش قیل و قالی نیست<br>(همان: ۹۰۳/۳۲۹) | ای پسر بر امید نسیه مباش<br>نقد را باش اگر همه نفسی است |
| حاليا وعده‌ای به فردایی است<br>(همان: ۹۰۸/۳۳۳)                               | نقد را باش زآنکه آینده                                  |
| که خواهد ز ما سال آینده دید<br>(همان: ۱۱۸۴/۵۹۰)                              | دم نقد را دان که داند که باز                            |
| نقد به قلاب برد راز به غماز داد<br>(همان: ۹۷۸/۳۹۱)                           | هرکه نزاری صفت دل نه به حق                              |
| نقد توفیر دهد نسیه زیان می‌بخشد<br>(همان: ۱۰۹۹/۵۱۱)                          | دم به دم بشنو تا با تو چه می‌گوید                       |
| که نیست نقد وفایی زمانه را در<br>(همان: ۱۲۶۷/۶۶۷)                            | به بی معامله سودا چه می‌پزند                            |
| وی حلقه جان و دل پیرامن<br>(همان: ۹۵۵/۳۷۵)                                   | ای حقه نقد جان بر طاق دو                                |
| که نقدش ز ویرانه‌ایی دیگر است<br>(همان: ۷۸۶/۲۳۵)                             | زکنج نزاری طلب گنج وقت                                  |

در شعر نزاری وجه شبه یا جامع استعاره و سمبل «نقد»، حاضر و با ارزش بودن است. او در مواردی

نقد را همراه با وقت به کار می‌برد و با این کار بر حاضر زمان بودن امام اسماعیلی نیز تأکید می‌ورزد:

|                                                                      |                                                      |
|----------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------|
| اندیشه نمی‌کنی در این باب<br>در حاصل نقد وقت بشتاب<br>(همان: ۵۶۲/۶۴) | دل رفت و تو نیز بر سر پای<br>بر نسیه چه اعتماد زنهار |
| خالیک از قماش کن کنجک دل<br>(همان: ۵۴۴/۴۸)                           | نقدک وقت بایدت زود ترک نزاریا                        |
| فرستی بهتر از این نیست نزاری<br>(همان: ۵۷۹/۷۴)                       | جهد کن تا نشود فوت دم نقد الوقت                      |
| نقد وقت است در خزانه ما<br>(همان: ۵۲۲/۵۶)                            | جای گنج است کنج خانه ما                              |
| من نه آنم که سرآب ندانم ز سراب<br>(همان: ۵۷۵/۷۲)                     | مذهب ما نبود نسیه مگر نقد الوقت                      |

حمداً لله که من یافته ام نقد وقت      منتظر نسیه را هست خیالی عجب  
ساقی وحدت بیار تا بزدايد غبار      ز آینه روح ما صیقل آب غناب  
(همان: ۵۸۸/۸۰)  
قیامت می‌کند هر دم نزاری      به نقد الوقت تا انجام از آغاز  
(همان: ۱۲۴۳/۶۴۴)

در عقیده قیامت امام زمان یا امام وقت، اساسی‌ترین نقش را ایفا می‌کند (دفتری، ۱۳۷۶: ۴۴۸). نزاری با آوردن وقت، قرینه صارفه‌ای را به ما داده است و ضمن تأکید دوباره بر امام وقت، مشبه استعاره را که امام زمان اسماعیلیه باشد، مشخص کرده است. در استعاره نقد همراه با وقت نیز، پررنگ‌ترین جلوه کارکرد این استعاره به جای امام در نشر عقاید اسماعیلی، تبیین بهشت معنوی و تأویلی است. این قضیه نیز مانند قرینه صارفه‌ای ما را به پی‌بردن به مشبه نقد، یعنی امام اسماعیلی - بهشت نقد معنوی - رهنمون می‌شود:

به نقد وقت چون فردوس حاصل      چرا نه عیش کنم در بهشت با حورا  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۴۳/۵۳۸)  
حالی‌ا نقد وقت او دارد      هر که را همدمی قرین باشد  
باز ماند ز اتصال به دوست      هر که موقوف حور عین باشد  
هر کسی را تصویری دگر است      اعتقاد نزاری این باشد  
(همان: ۱۰۸۶/۴۹۵)  
من و کنج خود و گنج سخن و نقد      تو و موعود می و منتظر حور و قصور  
آه از دست نزاری که سری پرسودا      می‌کند راز دلم فاش و نترسد ز غیور  
(همان: ۱۲۱۵/۶۱۷)  
دوستان نقد وقت دریابید      ای که طوبی لهم و حسن مآب  
(همان: ۵۸۰/۷۵)  
حاضر وقت سعادت می‌باش      در حضور است نه در اوقات است  
بی نصیب آمده از نقد الوقت      منتظر در خطر آفات است  
سست عزم است که همچون ضعفا      غرض از طاعت او جنات است  
(همان: ۶۲۸/۵۱۱)  
هر چه نسیه است جز خیالی نیست      پس خیال تو جز محالی نیست  
هر که را نقد وقت نیست به دست      روی او بیش در ضلالی نیست  
ملک باقی طلب که باقی را      ابد الا بدین زوالی نیست  
(همان: ۹۰۲/۳۲۹)  
غلام همّت آنم که چون نزاری      پس از دوگانه واجب سه گانه‌ای  
غنیمتی شمرد نقد وقت را امروز      نوید حاصل فردا، فسانه‌ای گیرد  
(همان: ۱۰۴۸/۴۵۹)

در این قسمت واژه وقت، که همراه با نقد آمده، به سان قرینه صارفه عمل کرده است؛ بدین ترتیب با مشخص شدن مشبه عبارت نقد وقت، نقد شکل سمبل را به خود نمی‌گیرد. همچنین مواردی که ارتباط بین بهشت و نقد برقرار می‌شود، این ارتباط نیز با توجه به ارتباط امام با بهشت و همراهی آن با وقت ما را به شناخت مشبه یاری می‌کند.

«وقت» و «نسیه» از وابسته‌های «نقد» هستند. نزاری در شعرش با استفاده از استعاره و سمبل، واژه نقد را به جای امام به کار برده و گاه با آوردن کلمه وقت همراه با نقد، بر امام زمان اسماعیلی تأکید ورزیده است. امام وقت در عقیده اسماعیلیان اهمیت ویژه‌ای دارد:

|                                 |                                     |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| نفسی جهان نباشد ز امام وقت خالی | بمرنج اگر برنجی چه کنم نص کلام      |
| تو امام وقت خود را به یقین اگر  | به یقین بدان که بر تو سر و مال و زن |

(همان: ۶۷۴-۶۷۵/۱۵۳)

نزاری به ندرت آشکارا از امام وقت یاد کرده است. او با توجه به محدودیت ابراز عقیده، به جای امام وقت از استعاره‌های گنج وقت، نوح وقت، مسیح وقت، شیخ الوقت و فرزند وقت استفاده می‌کند.

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| ز کنج نزاری طلب گنج وقت         | که نقدش ز ویرانه‌ای دیگر است  |
| (همان: ۷۸۳/۲۳۲)                 |                               |
| بسیار چون نوگشت به طوفان جهل    | کشتی نوح وقت طلب از پی نجات   |
| (همان: ۶۰۸/۹۷)                  |                               |
| مودن فائق الاصباح می‌گفت        | گمان بردم که هات الراح می‌گفت |
| سرده را مسیح وقت می‌گفت         | طلوع صبح را صبح می‌گفت        |
| (همان: ۹۳۶/۳۵۸)                 |                               |
| کیست شیخ الوقت تا فریاد دارم بر | زان که خلقی در ضلالت برد زلف  |
| (همان: ۱۲۹۳/۶۹۲)                |                               |
| حاضر فرزند وقت خویش باش         | گر نداری طاقت ای بابا گریز    |
| (همان: ۲۵۵/۶۵۵)                 |                               |

موارد بالا استعاره‌هایی هستند که با قرینه صارفه وقت آمده است. نزاری هرگاه از واژه وقت به تنهایی به جای نقد استفاده می‌کند، این وقت سمبلی از امام زمان است. وقت در اینجا به معنای واژگانی نیز قابل فهم است و می‌تواند در معنای قاموسی نیز لحاظ شود.

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| مترس اگرچه رقیبان تندخو داری    | به نسیه غم نتوان خورد حالیا خوش |
| گذشت دی و بخواهد گذشت فردا      | غنیمتی شمر ای دوست وقت را       |
| (همان: ۱۲۶۹/۶۶۸)                |                                 |
| دینی و عقبی اگر بازشناسی در وقت | همه در وقت حریفی است که این     |
| مسکرات است نه ترتیب سخن         | زاده فطرت وقت است همین دم       |
| (همان: ۷۵۱/۲۱۷)                 |                                 |

|                                   |                                                                             |
|-----------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------|
| وسوسه انتظار بی طمع نیست هم       | تا به سر وقت ما بخت کجا می‌رسد<br>(همان: ۴۷۷/۱۰۶۶)                          |
| بر که عیان است بهشت برین          | تا که به سر وقت رضا می‌رسد<br>(همان: ۴۷۹/۱۰۶۸)                              |
| میان طایفه عشق رمزها باشد         | که عاقلان به سر وقت آن نمی‌افتند<br>(همان: ۵۳۹/۱۱۲۹)                        |
| حاضر وقت سعادت می‌باش             | در حضور است نه در اوقات است<br>بی نصیب آمده از نقد الوقت<br>(همان: ۱۱۵/۶۲۸) |
| ما به جان حاضر وقتیم و به دل ناظر | سیر عاشق به گرانی و سبک باری<br>(همان: ۳۲۳/۸۹۷)                             |
| به زلزال ارض و به طیّ سماء        | چه حاجت تو را وقت خود بازیاب<br>(همان: ۷۸/۵۸۴)                              |
| نسیه کار مرد صاحب وقت نیست        | هر که از خود بر شکست از بت<br>(همان: ۲۴۴/۷۹۷)                               |
| یک نفس بیش ندارد چه کند           | هر چه دیگر همه خشوست و خیال<br>(همان: ۲۱۷/۷۵۰)                              |
| آیت توبه ز مبدای ازل خوانده‌ام    | هر چه خود وقت در آید به من آیند<br>(همان: ۷۱۰/۱۳۱۵)                         |

معنای «وقت» در شعر نزاری قهستانی در برخورد اولیه، دو گونه به نظر می‌رسد: نخست چنانکه بای بوردی پنداشته، همان عقیده خوشباشی خیّامی است (بای بوردی، ۱۳۷: ۱۳۷۰) و دوّم آنکه این «وقت» اصطلاح صوفیه است؛ یعنی، واردی از جانب حق به دل سالک که در آن حال سروری در دل او پدید می‌آید در این حال باید سالک حاضر وقت خویش باشد و از ماضی و مستقبل درگذرد، دم را غنیمت داند و در حال خود محو شود (سجادی، ۱۳۷۳: ۲۱۵۲-۲۱۵۱) در شعر نزاری این وقت به معنای امام زمان است. شباهت‌های بین این سه نوع وقت و بسامد آن‌ها در شعر شاعر از شگردهای تقیّه اوست. با توجه به اینکه نزاری نقد را امام اسماعیلی قائم می‌داند که بهشت حقیقی را به زعم اسماعیلیّه در این جهان تحقق می‌بخشد و از آنجا که آنان به بهشت آخرت اعتقادی ندارند نسیه را همین بهشت موعود می‌دانند (دفتری، ۱۳۷۶: ۴۴۳) نقد و نسیه در اینجا در مقابل هم معنا پیدا می‌کنند.

زدست حور وشی حالیا به نقد خوش می و مشاهده ما را و نسیه اهل جنان  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۳۹/۵۳۱)

زنهار که نقد را مکن فوت      بر نسیه که در بهشت حور است

(همان: ۷۸۶/۲۳۵)

نخواهم انتظار نسیه بودن      بهشت نقد بر ما گشاده ست

(همان: ۷۸۶/۸۵۱)

نزاری نسیه را در برابر نقد قرار می‌دهد. منظور از نسیه همان بهشت موعود با نعماتش است که اسماعیلیان بدان اعتقادی ندارند. نزاری به مخاطبان خود هشدار می‌دهد به امید بهشت نسیه، امام نقد را از دست ندهند. چون امام نقد بهشت تأویلی را تحقق می‌بخشد:

بر نسیه چه اعتماد زنهار      در حاصل نقد وقت بشتاب

(همان: ۵۶۲/۶۴)

ای پسر بر امید نسیه مباش      هر چه نسیه است جز خیالی نیست

نقد را باش اگر همه نفسی است      آن دگر بیش قیل و قالی نیست

(همان: ۹۰۳/۳۲۹)

هر چه نسیه است جز خیالی نیست      پس خیال تو جز محالی نیست

هر که را نقد وقت نیست به دست      روی او بیش در ضلالی نیست

(همان: ۹۰۲/۳۲۹)

مذهب ما نبود نسیه مگر نقد الوقت      من نه آنم که سر آب ندانم ز سراب

(همان: ۵۷۵/۷۲)

در نمونه‌های نخست نسیه و بهشت با هم آمده بود و نسیه صفت و یکی با بهشت ظاهری بود اما در نمونه‌های فوق نسیه را می‌توان سمبلی از بهشت جسمانی و معمول و ظاهری قرآن دانست.

## ۲-۴- صورت‌های خیال بر اساس حدیث سفینه

از پیامبر اکرم (ص) حدیث مشهوری به نام سفینه منقول است که در آن عترت خویش را به کشتی نوح تشبیه کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲۴-۱۲۵) نزاری با توجه به این حدیث با واژگان نوح، کشتی و دریا دست به آفرینش صور خیال می‌زند و در پناه این صور خیال به نشر عقایدش می‌پردازد. در اینجا صور خیالی را بررسی می‌کنیم که با نوح، کشتی و دریا ساخته شده‌اند، اگر مترادف هر کدام از این واژگان هم آمده باشد تفاوتی بین آن‌ها قائل نشده‌ایم.

گاهی نوح را به صورت استعاره از امام اسماعیلی به کار می‌برد:

پاکا متزها متعالی مهیمنا      ای در درون جان برون از صفات ما

نوح عنایت تو به کشتی مغفرت      سعی کند مگر به خلاص و نجات ما

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱/۴۸۵)

|                            |                         |
|----------------------------|-------------------------|
| به کشتی نوح عنایت درون     | ز طوفان غفلت نجاتم ببخش |
| چوزین قلمزم داده باشی نجات | ز گردابۀ مهلکاتم ببخش   |
| (همان: ۱۲۸۷/۶۸۶)           |                         |
| بادبان دماغ پرسود است      | خانۀ نوح جان سفینه توست |
| (همان: ۷۴۴/۲۰۱)            |                         |

به علت اهمیت ویژه‌ای که امام زمان در عقیده قیامت دارد نزاری همراه استعاره نوح، وقت را نیز می‌آورد.

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| بسیار چون تو گشت به طوفان جهل | کشتی نوح وقت طلب از پی نجات |
| (همان: ۶۰۸/۹۷)                |                             |
| دست در دامن نوح وقت زن        | بگذر از طوفان به کشتی نیاز  |
| (همان: ۱۲۴۲/۶۴۳)              |                             |

نزاری استعاره نوح را گاهی به تنهایی به کار می‌برد:

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| فرزند ادای نقد ما باش        | بشنو سخن نزاری ای باب      |
| با نوح نشین که بحر طوفان     | نه پایان دارد و نه پایاب   |
| (همان: ۵۶۳/۶۴)               |                            |
| کشتی بی نوح را تدبیر چه      | سرفرو دادن به گرداب مجاز   |
| (همان: ۱۲۴۲/۶۴۳)             |                            |
| مرد آنگهی ز خود به در آید که | داند که چیست چشمه و کشتی و |
| (همان: ۹۷۲/۳۸۶)              |                            |

نزاری گاه نوح را نیز به کار نمی‌برد و به جای آن از ملاح استفاده می‌کند:

|                                  |                                 |
|----------------------------------|---------------------------------|
| مرو در او که محیطی است عشق، پر   | فرو نشین چو نزاری به عزلت ای    |
| (همان: ۹۶۶/۳۸۲)                  |                                 |
| مَنّت هر ناسزا بیش تحمل مکن      | طالب لؤلؤ نیی تابع لالا مباح    |
| دامن ملاح گیر تا به در آیی ز موج | باش چو کشتی حمل طیره چو دریا    |
| چیست نزاری چنین راز برون         | نقد تو داری خموش بیهوده گویا    |
| (همان: ۱۳۷۱/۶۶۹-۱۳۷۰)            |                                 |
| سفینه واسطه مخلص است، بی ملاح    | گمان مبر که توان شد برون ز بحر  |
| به مهلکات در افتاده جهد باید کرد | به کوششی که برآید ز دست و پای   |
| مکن فراخ روی در سخن که پنهان     | رموز مردان در ضمن نکته‌های دقیق |
| (همان: ۱۳۶۲/۷۴۸-۱۳۶۱)            |                                 |

ناخدا را هم به کار برده است:

|                                  |                             |
|----------------------------------|-----------------------------|
| در آن کشتی نشین یارا در آن دریای | که نه بیمش ز طوفان است و نه |
|----------------------------------|-----------------------------|

نه بر ساحل نه بر دریا قضا دیگر تو گل بر خدا چون ناخدا کشتی  
(همان: ۱۱۲۰/۵۳۰)

نزاری ندرتاً کشتی را به معنای قاموسی‌اش به کار می‌برد، و این نشانگر آن است که اندیشه نزاری تأثیر به سزایی در ساختن زبان و واژگانش دارد.

کشتی گر در محیط افتاد و سیری تخته‌ای از موج دریا بر کناری رفت  
(همان: ۹۲۶/۳۴۸)

کشتی وسیله نجات است. نزاری با اضافه‌های تشبیهی کشتی معرفت، کشتی همت، کشتی لا، کشتی وصال، کشتی نیاز، کشتی تدبیر و کشتی امید وسیله نجات را در شعرش متذکر می‌شود که توسط نوح وقت هدایت می‌شود:

پاکا منزها متعالی مهیمنا ای در درون جان و برون از صفات  
نوح عنایت تو به کشتی معرفت سعی کند مگر به خلاص و نجات ما  
(همان: ۴۸۵/۱)

یقینم که ضایع نماند مرا زلالی به لب برچکاند مرا  
به کشتی همت نزاری مگر ز بحر بلا بگذارند مرا  
(همان: ۵۲۲-۵۲۳/۳۳)

مرو در او که محیطی است عشق پر فرو نشین چو نزاری به عزلت ای  
گرت ز خویش به درآورد به کشتی از این محیط به الا الالهت برد ملّاح  
(همان: ۹۶۶/۳۸۲)

گاهی کشتی را به معنای وسیله نجات همراه با نوح به کار می‌برد:

بسیار چون تو گشت به طوفان جهل کشتی نوح وقت طلب از پی نجات  
(همان: ۶۰۸/۹۷)

ترا که صحبت اهل دلی نکرده فتوح بقای خضر چه دانی چه بود و کشتی  
(همان: ۹۷۰/۳۸۴)

مرد آنگهی ز خود به در آید که داند که چیست چشمه و کشتی و  
(همان: ۹۷۲/۳۸۶)

کشتی بی نوح را تدبیر چه سر فرو دادن به گرداب مجاز  
(همان: ۱۲۴۲/۶۴۳)

به کشتی نوح عنایت درون ز طوفان غفلت نجاتم ببخش  
چو زین قلزمم داده باشی نجات ز گردابه مهلکاتم ببخش  
(همان: ۱۲۸۷/۶۸۶)

بادبان دماغ پر سوداست خانه نوح جان سفینه توست  
(همان: ۷۴۴/۲۰۱)

نوح در موارد یاد شده به مثابه قرینه صارفه عمل می‌کند. گاهی نیز کشتی را در مفهومی نمادین به کار می‌برد:

|                                                                                                                             |                                                                                                    |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------|
| هرگز به خود سفینه سبب شد نجات<br>(همان: ۵۰۳/۱۷)                                                                             | فرتوت عشق را به سر خود چه اختیار                                                                   |
| در این محیط فرو شد چو تو بسی<br>(همان: ۹۷۰/۳۸۳)                                                                             | به موج فتنه مبر کشتی مزلزل خویش                                                                    |
| به طوفانت دهد تسلیم وز تکلیف<br>که نه بیمش ز طوفان است و نه<br>توکل بر خدا چون ناخدا کشتی فرو<br>(همان: ۱۱۲۰/۵۳۰)           | ارادت چیست تسلیم و مسلم کیست<br>در آن کشتی نشین یارا در آن دریای<br>نه بر ساحل نه بر دریا قضا دیگر |
| طالب لؤلؤ نیی تابع لالا مباح<br>باش چو کشتی حمل طیره چو دریا<br>نقد تو داری خموش بیهوده گویا<br>(همان: ۱۲۷۱/۶۶۹-۱۲۷۰)       | مَنْتِ هر ناسزا بیش تحمل مکن<br>دامن ملّاح گیر تا به در آیی ز موج<br>چیست نزاری چنین راز برون      |
| گمان مبر که توان شد برون ز بحر<br>به کوششی که برآید ز دست و پای<br>رموز مردان در ضمن نکته‌های دقیق<br>(همان: ۱۳۶۲/۷۴۸-۱۳۶۱) | سفینه واسطه مخلص است، بی ملّاح<br>به مهلکات در افتاده جهد باید کرد<br>مکن فراخ روی در سخن که پنهان |

نزاری به خاطر ناچیز بودن زورق خود در برابر کشتی که ناخدایش امام است، از زورق استفاده کرده است.

|                                                  |                               |
|--------------------------------------------------|-------------------------------|
| گفتم نزاریا نروی در محیط عشق<br>(همان: ۱۱۶۰/۵۶۸) | رفتی و زورقت به کناری نمی‌رود |
|--------------------------------------------------|-------------------------------|

دین و آیین همچون کشتی هستند که بدون راهبری نوح وقت - امام زمان نزاریان - راه به جایی نخواهد برد. کشتی در معنی واژگانی خود هم دارای معناست.

بادبان از اساسی‌ترین لوازم کشتی است، شاعر گاهی از لوازم کشتی برای بیان اندیشه اسماعیلی استفاده می‌کند. بادبان عشق، بادبان عنایت و بادبان تضرّع را نزاری به صورت اضافه‌های تشبیهی به کار می‌برد. بادبان که وسیله حرکت کشتی است با عشق، عنایت و تضرّع راه به مقصد و مقصود خواهد برد:

|                                                     |                             |
|-----------------------------------------------------|-----------------------------|
| همچو لنگر تا به گردن در گلی<br>(همان: ۱۲۴۲/۶۴۳)     | بادبان عشق را کن سرفراز     |
| چو عشق داد پناهت به بادبان عنایت<br>(همان: ۱۳۵/۷۴۴) | ز راه مرتبه بر سدره کش طناب |

مگر به بحر فراق به بادبان تضرع  
رسد هر آینه این کشتی امید به  
(همان: ۱۳۷۸/۷۶۰)

استعاره‌های بادبان دماغ پر سودا و بادبانی که سرش پر از پندار و باد و هواست. از دیگر تصاویر  
نزاری با پشتوانه حدیث سفینه است:

بادبان دماغ پر سوداست  
خانه نوح جان سفینه توست  
(همان: ۷۴۴/۲۰۱)

بایدت بود در این بحر چو لنگر  
بادبان را سر پندار پر از باد و هواست  
(همان: ۶۴۷/۱۳۰)

از دیگر تصاویر خیالی نزاری می‌توان به دو تصویر زیر نیز اشاره کرد که از لوازم کشتی در آن  
استفاده شده است:

نهنگی است در قلزم آژ من  
و لیکن چو لنگر دو پا در گل است  
بر امید یک قطره از بحر عشق  
دو عالم به صد غصه بر ساحل است  
(همان: ۶۷۱/۱۵۰)

منم که لنگر کشتی قلزم عشقم  
ز فوج موج نترسم که آشنای من  
(همان: ۷۱۹/۱۸۳)

در چند مورد نیز کشتی را به معنای جام کشتی گونه به کار برده است:

خیز و در بادِ سحر در قلزم مجلس  
کشتی کز آشنا عاجز کند ملّاح را  
(همان: ۵۰۷/۲۱)

بادک سخت می‌وزد کشتیکی گران  
خنک بحر سینه کن لنگرک سفینه  
(همان: ۵۴۴/۴۸)

در افکن کشتی در بحر مجلس  
که پندارم مرا ملّاح می‌گفت  
(همان: ۹۳۷/۳۵۸)

ز بحر خنب به کشتی کشم شراب  
به رغم محتسب آن سهمگین تر از  
(همان: ۹۶۹/۳۸۳)

البته نزاری گاهی با استفاده از جام کشتی نقبی نیز به کشتی سمبلیک می‌زند:

بر کف نهیم باده به کشتی و در  
مردانه وار همچو نزاری به بحر نوح  
(همان: ۹۸۱/۳۸۵)

نزاری با اضافه‌های تشبیهی بحر بلا، قلزم ضلال، قلزم آژ، قلزم فراق، محیط وهم، بحر اسرار، بحر  
ملامت، بحر فراق و قلزم عشق از دریا که محل سرگشتگی، بلا، عشق، ضلالت، آژ، فراق، اسرار، وهم،  
ملامت و فراق است، یاد می‌کند. موارد ذکر شده هیأت دریا را از دیدگاه نزاری به خوبی نشان می‌دهد.

یقینم که ضایع نماند مرا  
زلالی به لب بر چکاند مرا

|                                                |                                                                                       |
|------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------|
| به کشتی همّت نزاری مگر                         | ز بحر بلا بگذرانند مرا<br>(همان: ۵۲۲/۳۳)                                              |
| از فرش عار دارد و از عرش بگذرد                 | آن کو به بحر عشق در افکنده مفرش<br>(همان: ۶۶۲/۱۴۲)                                    |
| هر کو نظرش به جاه و مال است                    | مستغرق قلزم ضلال است<br>خود را به محیط در مینداز                                      |
| زیرا که خلاص از او محال است<br>(همان: ۶۶۹/۱۴۸) |                                                                                       |
| نهنگی است در قلزم آز من                        | و لیکن چو لنگر دو پا در گل است<br>بر امید یک قطره از بحر عشق                          |
| کو کشتی وصال که در قلزم فراق                   | دو عالم به صد غصّه بر ساحل است<br>(همان: ۶۷۱/۱۵۰)                                     |
| مرو در او که محیطی است عشق پر                  | موج بلا و آفت طوفان ز حد گذشت<br>(همان: ۹۱۵/۳۳۹)                                      |
| گرت ز خویش به در آورد به کشتی                  | فروشن چو نزاری به عزلت ای سبّاح<br>از این محیط به الالهت برد ملّاح<br>(همان: ۹۶۶/۳۸۲) |
| چه در دست شوق که ساکن                          | چه بحر است عشقت که معبر ندارد<br>(همان: ۱۰۰۵/۴۱۷)                                     |
| روز گاری در محیط وهم خویش                      | غرق بودم با کنارم می‌برد<br>(همان: ۱۰۱۹/۴۳۲)                                          |
| نه همچو نزاری به بحر عشق فرو شد                | که چون نزاری از این دست صد هزار<br>(همان: ۱۱۱۰/۵۲۱)                                   |
| گرفتم نزاریا نیروی در محیط عشق                 | رفتی و زورقت به کناری نمی‌رود<br>(همان: ۱۱۶۰/۵۶۸)                                     |

امام اسماعیل وظیفه دارد پیروان را با کشتی هدایت خود از دریای سرگشتگی و عشق و.... به ساحل امن برساند.

گاهی دریا را به صورت نمادین و سمبلیک به کار می‌برد:

|                              |                                                |
|------------------------------|------------------------------------------------|
| همخانه نهنگ بلایی نزاریا     | در موج قلزمت چه امید سلامت<br>(همان: ۶۳۳/۱۱۹)  |
| غم مستغرق دریا نخورد بر ساحل | از کسی پرس که هم بستر خوابش<br>(همان: ۶۶۳/۱۴۳) |
| خود را به محیط در مینداز     | زیرا که خلاص از او محال است<br>(همان: ۶۶۹/۱۴۸) |
| محیط موج و طوفان قیامت       | که را اینجا مجال اختیاری است                   |

|                                 |                                                      |
|---------------------------------|------------------------------------------------------|
| نشاید آشنایی کرد با موج         | خنک بیگانه‌ای کو بر کناری است<br>(همان: ۸۶۲/۲۶۹)     |
| خوش نماید در تماشا گاه ساحل     | خوف بر مستغرق دریاست بر نظاره<br>(همان: ۸۹۴/۳۲۱)     |
| مریض را که اجل می‌برد مترسانید  | ز موج بحر که تقدیر باز نتوان داشت<br>(همان: ۹۱۰/۳۳۵) |
| به موج فتنه مبر کشتی مزلزل خویش | در این محیط فرو شد چو تو بسی<br>(همان: ۹۷۰/۳۸۳)      |

نزاری دریا را سمبل محل حادثه می‌داند علاوه بر موارد یاد شده نزاری در اضافه‌های وصفی به صفات خطرناک دریا اشاره می‌کند.

|                                  |                                                                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------|
| با نوح نشین که بحر طوفان         | نه پایان دارد و نه پایاب<br>(همان: ۵۶۳/۶۴۵)                                       |
| ما نزاری نیستیم او کیست هیچ      | قطره‌ایی از بحر بی پایان ماست<br>(همان: ۶۸۹/۱۶۳)                                  |
| بر قلمش گر به سهو رفت خطایی      | دامن بحر عمیق بی خس و خاشاک<br>(همان: ۸۸۳/۳۱۲)                                    |
| در آن کشتی نشین یارا در آن دریای | که نه بیمش ز طوفان است و نه<br>نه بر ساحل نه بر دریا قضا دیگر<br>(همان: ۱۱۲۰/۵۳۰) |

بحر طوفان، بحر بی پایان، بحر عمیق و دریای بی پایان نشان دهنده محل سرگشتگی و حادثه و گمراهی است.

امام اسماعیلی همچون نوح وقت است او پیروان خود را با کشتی هدایتش از دریای محل حادثات به ساحل امن ایمان می‌رساند.

### ۳- ۴- آفتاب

نزاری بارها معشوق را با آفتاب همانند یا یکسان دانسته است. باید توجه داشت که نام امام زمان دوره نزاری شمس الدین محمد بوده و شاعر او را در سفرش ملاقات کرده است (ابو جمال، ۱۳۸۲: ۱۶۸). با همین تصور است که نزاری در برخی موارد معشوق را به آفتاب و خورشید مانند می‌کند:

|                              |                                                          |
|------------------------------|----------------------------------------------------------|
| همین که از برم آن سرو نازنین | ز اندرون دلم آه آتشین برخاست                             |
| نمود از طرف برقع آفتاب جمال  | ز عاشقان جهان الغیث برخاست<br>(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۵۳/۱۳۵-۶۵۲) |

|                                   |                                                                                                                |
|-----------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| به جان مشتاق اویم تا شنودم        | تو خورشیدی و سلطانت غلام است<br>(همان: ۶۷۷/۱۵۴)                                                                |
| حجاب زلف بر خورشید رویش           | مثال کفر و دین بل کفر و دین است<br>نزاری را حقیقت این چنین است<br>(همان: ۷۲۷/۱۸۹)                              |
| چون کنم طاقت ندارم یک نظر         | چشم من خفّاش و روی او خور<br>هندویی چون در مراتب هم بر است<br>ذرّه‌ای با آفتاب خاور است<br>(همان: ۷۷۶-۷۷۷/۲۲۷) |
| دو چشم مردم اگر خیره در جمال      | عجب مدار که خورشید عالم افروز<br>(همان: ۷۹۰/۲۳۹)                                                               |
| گرچه خفّاش وار محجوب است          | مولع آفتاب سیمایی است<br>(همان: ۹۰۹/۳۳۳)                                                                       |
| تو آفتاب زمینی و آسمان به شرف     | غلام جمله غلامان حلقه به گوشت<br>(همان: ۹۱۸/۳۴۱)                                                               |
| آفتابی تو و ما سایه از آن در عقیم | که قدم از قدمت بر نتوانیم گرفت<br>(همان: ۹۳۳/۳۵۴)                                                              |
| چو رشک آفتاب و غیرت سرو است       | جمال آفتاب و قامتِ سرو سهی دارد<br>(همان: ۱۰۱۴/۴۲۶)                                                            |
| شب خلوت ار بیایی نبود به شمع      | که به آفتاب رویت شب ما منیر باشد<br>(همان: ۱۰۷۳/۴۸۳)                                                           |
| جمال روی همچون آفتابش             | شبی گر باز بینم من به خوابش<br>(همان: ۱۲۸۰/۶۷۹)                                                                |
| به عالم می‌فروشد هر دم سودای      | که هست از تاب خورشید رخ او<br>(همان: ۱۲۹۰/۶۸۹)                                                                 |
| عارض خویش که همچون صبح            | در شب تاریک زلفینش نهان بوده<br>تا سحر خورشیدِ مجلس در میان<br>(همان: ۱۳۰۶-۱۳۰۷/۷۰۳)                           |
| گر نیستم آفتاب روی دوست           | ماه امّیدم بماند در محاق<br>(همان: ۱۳۵۴/۷۳۴)                                                                   |
| مطرب زهره نوا ساقی خورشید لقا     | خوش بود خاصه که بر طلعتِ گل<br>(همان: ۱۳۷۹/۷۶۱)                                                                |

مَشَبّه آفتاب و خورشید مبهم است و چندگانه؛ به نظر می‌رسد امام می‌تواند دست کم یکی از

مشبه‌های شعری نزاری قهستانی باشد.

شاعر با اشاره به امام نزاری، معشوق را به آفتاب و خورشید مانند کرده است:

|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| در ستر ابر چند توان داشت آفتاب | ای رشک آفتاب بر افکن ز رخ    |
| خود برگرفته گیر نقاب از جمال   | خفاش چون کند که ندارد توان و |
| گردون تراب بر سر آن تیره بخت   | کز دست داد دامن اولاد بوتراب |

(همان: ۵۶۴/۶۵-۵۶۳)

|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| یاد آن شب‌ها که بودی در کنارم    | بر لبم یاقوت لب در جام می‌لعل |
| هر چه مستظهر به تشریف حضورش      | کنج من چون کلبه عطّار کردی    |
| در خرامیدی به حسن و بذله در      | تازه بنشستی و خوش از رخ بر    |
| آفتاب دیدمی بالای سر و سیم بر    | خرمنی گل دیدمی در زیر کافوری  |
| روی شهر آراش عکس آفتاب از        | زلف هم بالاش رشک سنبُل از بس  |
| دانی از من ناشناسان را چه آتش در | زانکه هستم خاک پای نقدِ وقت   |

(همان: ۵۶۷/۶۷-۵۶۵ نیز ۵۷۸/۷۳-۵۷۷)

اولاد بوتراب، نقدِ وقتِ بوتراب و نور نجل بوتراب امام اسماعیلی هستند. شاعر در شعرش با ذکرِ نه چندان آشکار از امام ذهن مخاطب را از آفتاب و خورشید به امام معطوف می‌دارد.

در ابیات زیر مرتبط با امام نزاریان و بهشت، آفتاب را به روی معشوق مانند کرده است:

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| آفتاب خلد روی یار ماست     | روضه جنات کوی یار ماست        |
| آفتاب چرخ سرگردان چنین     | دایما در جستجوی یار ماست      |
| بر سر هر چار سو در شش جهات | رستخیز از های و هوی یار ماست  |
| حق و باطل هر زمان برهم زدن | طرفه کاری‌های خوی یار ماست    |
| در بهشت معنوی باشد دلش     | هر که را میلش به سوی یار ماست |
| فاش می‌گوید نزاری سر دوست  | خود جهان پر گفت و گوی یار     |

(همان: ۶۷۹/۱۵۶-۶۷۸)

|                          |                             |
|--------------------------|-----------------------------|
| در فراق روی چون فردوس آن | چشم من بنگر که پنداری فراتی |
|--------------------------|-----------------------------|

(همان: ۷۸۰/۲۳۰)

|                         |                              |
|-------------------------|------------------------------|
| حوض بهشت و سایه طوبا چه | گر پرتویی به ما رسد از آفتاب |
|-------------------------|------------------------------|

(همان: ۸۱۷/۲۵۷)

اسماعیلیه اعتقاد دارند امام تحقّق دهنده بهشت معنوی و تأویلی است. ارتباط بهشت و امام اسماعیلیه قرینه‌ای است برای دانستن این نکته که آفتاب و خورشید همان امام اسماعیلی است.

در ابیات زیر «نقدِ وقت را دریافتن» و «آلِ بوتراب» به مثابه قرینه‌های صارفه هستند که به ما نشان می‌دهند مشبه محذوف، امام اسماعیلی است:

|                                                                                                                                                              |                                                                                                                                                                              |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| دوش مرا حالتی روی نمودی عجب<br>ناده تر اینکه شب، کرد ظهور<br>چشم من از نور خور حیران خفاش<br>حمدالله که من یافته ام نقد وقت<br>ساقی وحدت بیار تا بزدايد غبار | در نظرم آفتاب تا سحر از نیم شب<br>من شده در پیش او ذره صفت<br>روح من از راح شوق غرق نشاط و<br>منتظر نسیه را هست عیالی عجب<br>ز آینه روح ما صیقل آب عنب<br>(همان: ۵۸۸/۸۰-۵۸۶) |
| دوش آمد بر سرم سرو خرامان نیمه<br>خود به گوش او رسید آواز من گفت<br>گفتم ای آرام جان چون آمدی از<br>گفت بنشین نقد را دریاب و نادانی                          | کیست گفتم آنکه می آید بدین سان<br>آفتابی دیده‌ای ناخوانده مهمان نیمه<br>مست و لایعقل چنین افتان و خیزان<br>رغم فردا داد عیش از عمرستان<br>(همان: ۵۹۱/۸۳)                     |
| به شب خورشید اگر حاضر ندیدی<br>چه خورشید آن که خواهد شمع<br>عیان مطلوب و ما محجوب هی هات<br>برادر کاشنای کوی او نیست<br>نزاری نقد وقت خویش را باش            | بیا بنگر که در کاشانه ماست<br>که گوید کمترین پروانه ماست<br>حجاب از نقش نامردانه ماست<br>برادر نیست او بیگانه ماست<br>سخن‌های دگر افسانه ماست<br>(همان: ۶۸۹-۶۹۰/۱۶۴)         |
| آه ندامت ز شیخ و شاب برآید<br>عشق دمی در دمد به صور محبت<br>از جگر منتظر نوایر حسرت<br>برق محبت محیط عقل بسوزد                                               | آری چندان که آفتاب برآید<br>بو که سر خفتگان ز خواب برآید<br>در جسد آل بو تراب برآید<br>آتش عشق از میان آب برآید<br>(همان: ۱۱۶۹/۵۷۶-۱۱۶۸)                                     |

نزاری در مواردی از اضافه تشبیهی خورشید عشق به جای امام نزاریه سود می‌برد، به همین سبب بوده که خورشید عشق را ردیف غزل خود ساخته است. عبارت متناقض‌نمای سایه خورشید خود دلالتی بر وجود استعاره است.

|                                                                                                                                                                                                                                                  |                                                                                                                                                                                                                                                          |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| جهان در سایه خورشید عشق است<br>یقین در ذره ذره آفتاب است<br>چو جنت را طلب گاری نشان خواه<br>روان کردیم دانش را که دادیم<br>مگوئید آب حیوان در سیاهی است<br>سکندر چشمه می جست و ندانست<br>سخن روشن ز نور آفتاب است<br>به نورالعین حق بنگر که الحق | نهان در سایه ی خورشید عشق است<br>گمان در سایه خورشید عشق است<br>جنان در سایه خورشید عشق است<br>روان در سایه خورشید عشق است<br>از آن در سایه خورشید عشق است<br>که آن در سایه خورشید عشق است<br>زبان در سایه خورشید عشق است<br>عیان در سایه خورشید عشق است |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

گریز از آفتاب ناتوانی      توان در سایه خورشید عشق است  
 نزاری نیرین طالعت را      قران در سایه خورشید عشق است  
 اگر نامت چو شمس آفاق بگرفت      نشان در سایه خورشید عشق است  
 (همان: ۶۶۵/۱۴۵)

چنان در سایه خورشید عشق محقق می‌شود. در عقیده تعلیم گفتیم که عقل بدون تعلیم امام راه به جایی نخواهد برد و با وجود امام عقل کارآمد خواهد شد. «رکاب عقل اگر چه پایمال است / عنان در سایه خورشید عشق است.» نزاری در واپسین بیت غزل گریزی سریع به واژه شمس می‌زند و منظور خود را از خورشید عشق نشان می‌دهد و بدین ترتیب سمبلیک وار اشاره‌ای به شمس الدین محمد امام زمانش کرده است. نزاری در ابیات دیگری نیز از خورشید عشق استفاده می‌کند:

به عشق پرتو خورشید عشق می‌جویم      و گرنه عقل چه بیند به دیده معیوب  
 فراق لیلی و بی صبری معجون      نسیم یوسف و خرسندی دل یعقوب  
 (همان: ۵۹۲/۸۴)

با تو پیوند است ما را از ازل      کی شود پیوند روحانی بدل  
 از بخار پرتو خورشید عشق      عقل را در دیده می‌افتد سبل  
 چون ندارد طاقت خورشید بوم      می‌خورد حظل که احسنت ای عسل  
 (همان: ۱۳۹۱/۷۷۰-۱۳۹۰)

از اثر پرتو خورشید عشق      خیره بمانند نفوس و عقول  
 (همان: ۱۴۰۶/۷۸۵)

نزاری از آفتاب وصال و از خورشید وصال به صورت اضافه تشبیهی سود برده است:

طاقت خورشید وصال نبود      حیرت از آن وسع و توانم بسوخت  
 (همان: ۶۱۶/۱۰۵)  
 آخر شب جدایی روزی مگر سر آید      وان آفتاب وصلت از جانبی بر آید  
 (همان: ۱۱۷۰/۵۷۸)

در ابیات زیر نیز حداقل یکی از مشبه‌های متعدد، امام اسماعیلی است:

چو ذره مضطربم در هوای      که زیر سایه زلفش خرد کند مأوا  
 (همان: ۵۵۵/۵۸)

دوش می‌دیدم که بودی در کنارم      داشتی بر کف گرفته تا به لب جام  
 دوستکامی خورد و بر دستم نهاد و      گفت امشب از لبم انصاف خواه و  
 گاه از خورشید چون خفاش حیران      گاه همچون ذره در هم رفته از بس  
 من ندانم یعلم الله تا به شب خورشید      چون توان در بر به بیداری گرفتن یا  
 در مقامات محقق خواب و بیداری      خوش نزاری خوش مقامی یافتی  
 (همان: ۵۶۷-۵۶۹/۶۸)

|                                |                                                                                   |
|--------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------|
| ای در نقاب حسن نهان کرده آفتاب | خطی بر آفتاب کشیده ز مشک ناب<br>(همان: ۵۶۹۹/۶۹)                                   |
| آفتاب سرو قامت کس ندیده است    | سرو ما را این عجب تر کآفتابش بر<br>(همان: ۷۸۵/۲۳۴)                                |
| سر بی مغز نزاری نزار           | روز و شب در چه خیال افتاده است<br>که شبی روز کند با خورشید                        |
| چو مرغ شب نظرم تاب آفتاب       | و گرنه چند ره از خور نقاب<br>که آستین به رخ آفتاب باز گرفت<br>(همان: ۹۳۱-۹۳۲/۳۵۳) |
| کیست آن خورشید در ابر عماری    | کآفتاب از رشک آن شکل و شمایل<br>(همان: ۱۰۹۸/۵۱۰)                                  |
| چو سایه بر اثر می‌بایدم رفت    | که با خورشید افتاده است پیوند<br>(همان: ۱۱۴۸/۵۵۶)                                 |
| بس که در نظرم آفتاب می‌آید     | ز چشم مردمک دیده آب می‌آید<br>حیا نمی‌کند از مردم و نمی‌ترسد                      |
| گر ماه در کمند تو باشد غریب    | خورشید نادر است کمندی به<br>(همان: ۱۳۰۱/۶۹۷)                                      |
| به حلقه حلقه زلف از فراز       | که طره‌هاش چو دور قمر پریشان<br>به روشنایی خورشید عالم آرایت                      |
| شکر نکردی نزاریا که چه شب‌ها   | تا به سحر آفتاب با تو قرین بود<br>(همان: ۱۱۵۶/۵۶۳)                                |
| بگو ای پیک مشتاقان بدان خورشید | همه شب دیده بیدار و حیران بر سحر<br>(همان: ۱۰۰۱/۴۱۳)                              |
| نزاری تا کی از خامی چه سودا    | اگر یک ذره زان خورشید در هر دو<br>(همان: ۹۹۳/۴۰۵)                                 |
| از آن بسوخت نزاری که طبع خود   | مقام دیده و دل نزد آفتاب گرفت<br>(همان: ۹۲۸/۳۴۹)                                  |

#### ۴- ۴- یوسف

غزل زیر تأکید می‌کند که «بار دگر طالبم عهد ملاقات را». البته نزاری به صورت بسیار معدودی بدین طرز بیان دست می‌زند. او با استفاده از کاربرد نمادین نام‌ها همانند صوقیه نام‌های معروف و قابل

احترام را معمولاً در هویت و شخصیت اصلی خود کمتر به کار برده، از این نام‌ها برای روپوش نهادن برنام‌های مورد نظر خود استفاده می‌کند. یکی از نام‌هایی که در اشعارش به نظر می‌رسد به جای امام حاضر مستور خود به کار برده است، نام حضرت یوسف (ع) است. با توجه به زندگی پنهانی و ناشناسانه و غربت امام زمان، شمس الدین محمد، نزاری قهستانی، نام یوسف را برای او استعمال کرده است:

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| رفتم و دریافتم پیر خرابات را    | باز نمودم بدو کُلّ مهمّات را   |
| گفت به من ای فلان وقت همی       | بیش عبادت مکن کعبه پر لات را   |
| سینه نه پرداخته دیده نه بردخته  | چند پرستی چنین محض خیالات را   |
| رفته برون از خیال محو شده در    | گر شده‌ای یافتی کُلّ مهمّات را |
| دست برآورده‌ایم گرچه در این باب | حاجت دستان ما قاضی حاجات را    |
| هم به ترخّم کند عاقبت الامر کار | بر سر مستان کند جام مصافات را  |
| چون بر او بود و برد جمله توان   | بار دگر طالبم عهد ملاقات را    |
| در رصد این محل نیست نزاری ولی   | منتخبی می‌کند شرح موالات را    |
| تا نفسم می‌رود بر نفسم می‌رود   | رفتم و دریافتم پیر خرابات را   |

(همان: ۵۰۲/۱۶-۵۰۱)

در ابیات زیر معشوق را به یوسف ماننده کرده است:

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| بر مسند مصر دلم بنشست چون       | یعنی که بی مسند نشین رونق نباشد |
| (همان: ۵۴۱/۴۵)                  |                                 |
| یوسف جانم تویی زنده به بوی توام | چند کنم پیرهن در غم هجرت قبا    |
| (همان: ۴۸۷/۲)                   |                                 |
| مگر تو یوسف گم گشته‌ای و من     | که کنج کلبه من بی تو بیت احزان  |
| (همان: ۷۰۰/۱۷۱)                 |                                 |

در این ابیات زیر یوسف را به آفتاب یا آفتاب را به یوسف مانند کرده است:

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| نی چه حدیث است نی ما که و | شب پره و احتمال در نظر آفتاب |
| (همان: ۵۸۲/۷۶)            |                              |
| صبا کجاست که یعقوب صبح را | که آفتاب چو یوسف به چه فتاد  |
| (همان: ۵۹۰/۸۲)            |                              |

در ابیات زیر با استفاده از نام یوسف ترکیب تشبیهی ساخته است:

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| یوسف جانم تویی زنده به بوی توام | چند کنم پیرهن در غم هجرت قبا   |
| (همان: ۴۸۷/۲)                   |                                |
| نشان یوسف معنی که می‌تواند داد  | کز اندرون و برون صورتش زلیخایی |
| (همان: ۹۰۶/۳۳۱)                 |                                |

|                                   |                                                                                                                      |
|-----------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| دولت آنکس که ترک جاه بگیرد        | یوسف جان ز قعر چاه بگیرد<br>(همان: ۱۰۴۴/۴۵۵)                                                                         |
| ای که به چاه طبیعت چنان در افتاده | که تخت یوسف جان کرده‌ای چنان<br>(همان: ۱۳۱۷/۷۱۲)                                                                     |
| کو نسیمی ز عرق چین تو تا بنماید   | یوسف باد صبا مژده پیراهن را<br>(همان: ۵۳۳/۴۱)                                                                        |
| فراق لیلی و بی صبری من مجنون      | نسیم یوسف و خرسندی دل یعقوب<br>نزاری که به دیوانگی سمر باشد<br>از او محال بود صابری هم از ایوب<br>(همان: ۵۹۲-۵۹۳/۸۴) |

در ابیات زیر یوسف را به صورت نمادی از امام نزاری به کار برده است:

|                                  |                                                                                                                                             |
|----------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| کاش برون آمدی یوسف ما از نقاب    | تا به ملامت حسود بیش نکردی<br>شب پرده و احتمال در نظر آفتاب<br>آتش غیرت مدم جان نزاری متاب<br>یوسف بنشسته پیش چشم زلیخا و<br>(همان: ۵۹۰/۸۲) |
| این نام بس که خریدار یوسفم       | من پای مزد دارم و آن زال دست<br>(همان: ۹۱۷/۳۴۰)                                                                                             |
| راه بر مصر نزاری کن زود          | بوی پیراهن یوسف بفرست<br>(همان: ۸۱۳/۲۵۴)                                                                                                    |
| در جان ما محبت یوسف چنانک        | در بار ابن یامین و او بی خبر ز صاع<br>(همان: ۱۳۳۴/۷۲۶)                                                                                      |
| این چه بویی است که از باد صبا    | وین چه مرغی است که از سوی<br>قاصد حضرت لیلی چه خبر می گوید<br>بوی پیراهن یوسف ز کجا می آید<br>(همان: ۱۱۷۶/۵۸۳)                              |
| مگر صبا ز گریبان یوسفم به در آید | که بوی پیرهن است آنکه می دمد نه<br>(همان: ۶۳۹-۱۶۶)                                                                                          |

## ۵- نتیجه گیری

نزاری، ندرتاً واژه‌های کلیدی نظیر کشتی، آفتاب، دریا، یوسف، نوح و نقد را به معنای قاموسی آن به کار می‌برد. وی پیوسته در یک شبکه گسترده بلاغی چنین عناصری را یا در قالب تشبیه به گونه‌ای به کار می‌برد که بتواند اندیشه‌های اسماعیلی خود را تجسم ببخشد یا اینکه با کاربرد استعاره و نمادین این عناصر با بسامد بالا مفاهیم و اصطلاحاتی را القاء می‌کند که بیان آنها به صورت عادی امکان‌پذیر

نیست. نزاری توانسته است به کمک استعاره، حدیث مشهور «سفینه» را برای بیان مفاهیم شیعه اسماعیلی به کار ببرد. نزاری با استفاده از بلاغت در موقعیت و زمانه سختی که داشت در اشعارش به صورت هنری توانسته است آفتاب، یوسف، نوح، کشتی، دریا، نقد و وابسته‌های هر یک از این عناصر را به صورت استعاره یا نمادی از امام اسماعیلی به کار ببرد.

## منابع و مآخذ

- آیتی، محمد حسین (۱۳۷۱). بهارستان (در تاریخ و رجال قاینات و قهستان). چاپ دوم، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ابوجمال، نادیا (۱۳۸۲). اسماعیلیان پس از مغول. ترجمه محمود رفیعی، چاپ اول، تهران: هیرمند.
- انزایی‌نژاد، رضا (۱۳۸۰). ترجمه لغت نامه الرئد. چاپ سوم، مشهد: موسسه چاپ و آستان قدس رضوی.
- بارادین، چنگیز. گ (۱۳۳۷). «حکیم نزاری قهستانی». فرهنگ ایران زمین، سال ۶، شماره ۱۰ - ۱۱، صص ۱۷۸-۲۰۳.
- بای بوردی، چنگیز غلام علی (۱۳۷۰). زندگی و آثار نزاری قهستانی. ترجمه مهناز صدری، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- بهنام‌فر، محمد (۱۳۹۳). مجموعه مقالات همایش ملی نقد و تحلیل زندگی، شعر و اندیشه حکیم نزاری قهستانی. چاپ اول، بیرجند: چهار درخت.
- جان، منور؛ ادیبی، صالح (۱۴۰۳). «نقد و تحلیل کارکرد مفاهیم و مصطلحات صوفیه در دیوان نزاری قهستانی». پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی، ۵(۲)، ۳۵-۶۱. doi: 10.22126/ltip.2024.10534.1251
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۴). اسرار البلاغه. ترجمه جلیل تجلیل، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
- حاجی آبادی، محمد (۱۴۰۱). «بررسی عشق و جلوه‌های تمثیلی آن در غزل حکیم نزاری قهستانی». فصلنامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دوره ۱۴، شماره ۵۴، صص ۴۶-۶۷.
- دفتری، فرهاد (۱۳۸۶). تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ سوم، تهران: فرزانه روز.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۸۰). ترجمان البلاغه. تصحیح احمد آتش، به کوشش اسماعیل حاکمی و توفیق هاشم‌پور سجانی، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). بیان. چاپ نهم، تهران: فردوس.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۰). صورخیال در شعر فارسی (تحقیق انتقادی در تطوّر ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران). چاپ چهارم، تهران: آگاه.

- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۳). فرهنگ معارف اسلامی. چاپ سوم، تهران: کومش.
- طاهری، فاطمه سادات؛ چینی، فریبا (۱۳۹۳). «معرفی نزاری قهستانی و بررسی سبک‌شناسانه غزلیات وی». همایش ملی نقد و تحلیل زندگی، شعر و اندیشه‌های حکیم نزاری قهستانی، چاپ اول، بیرجند: چهار درخت.
- مجتهدزاده، علیرضا (۱۳۳۵). تحقیق در شرح حال و آثار نزاری قهستانی. رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- مجتهدزاده، علیرضا (۱۳۴۵). «نزاری قهستانی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال دوم، شماره ۸، صص ۲۹۸-۳۱۵.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، جلد ۲۳، الطبعة الثالثة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نزاری قهستانی، سعدالدین (۱۳۷۱). متن انتقادی دیوان نزاری قهستانی. تصحیح مظاهر مصفا، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- هاجسن، مارشال (۱۳۸۳). فرقه اسماعیلیه. ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.

## References

- Aboujamal, N. (2003). *Ismailis after the Mongols*, Translated by; Mahmoud Rafiei. 1<sup>st</sup> edition, Tehran: Hirmand. (In Persian)
- Anzabi-Najjad, R. (2001). *Translation of Al-Ra'id Dictionary*, third edition, Mashhad: Printing Institute and Astan-e Quds Razavi. (In Persian)
- Ayati, M. (1992). *Baharestan (in the History and Figures of Qainat and Qohestan)*, second edition, Mashhad: Ferdowsi University Press. (In Persian)
- Baradin, C. G. (1958). "The Philosopher Naziri Qohestani", *Farhang-e Iran-Zamin*, 6(10-11), 178-203.
- Baybordi, C. G. A. (1991). *Life and Works of Naziri Qohestani*, translated by; M. Sadri, first edition, Tehran: Elmi & Farhangi. (In Persian)
- Behnamfar, M. (2014). Collection of Articles from the National Conference on Critique and Analysis of the Life, Poetry, and Thought of Hakim Naziri Qohestani, first edition, Birjand: Chahār Derakht. (In Persian)
- Jan, M., & Adibi, S. (2024). "Criticism and analysis of the function of Sufi concepts and terms in Diwan-e- Nizari Qohestani", *Research of Literary Text in Iraqi Career*, 5(2), 35-61.
- Daftari, F. (2007). *History and Beliefs of Ismailis*, translated by F. Badrei, third edition, Tehran: Farzan Rooz. (In Persian)

- Haji Ebadi, M. (2023). "A Study of Love and Its Allegorical Manifestations in the Ghazals of Hajsen, M. (2004). *The Ismaili Sect*, translated by F. Badrei, five edition, Tehran: Elmi & Fahangi. (In Persian)
- Hakim Naziri Qohestani", *Quarterly Journal of Allegorical Research in Persian Language and Literature*, 14(54), 46-67.
- Jorjani, A. (1995). *Asrar al-Balagha*, translated by; J. Tajlil, 4<sup>th</sup> edition, Tehran: University of Tehran. (In Persian)
- Majlesi, M. B. (2024). *Seas of Lights, a comprehensive collection of the pearls of narrations from the pure Imams*. Vol. 23, 3<sup>rd</sup> edition, Beirut: Seas of Lights, a comprehensive collection of the pearls of narrations from the pure Imams. (In Arabic)
- Mojtahidzadeh, A. (1956). *Study of the Life and Works of Naziri Qohestani*, Ph. D dissertation, University of Tehran. (In Persian)
- Mojtahidzadeh, A. (1966). "Naziri Qohestani", *Journal of the Faculty of Literature and Humanities*, Ferdowsi University of Mashhad, 2(8), 298-315.
- Naziri Qohestani, S. (1992). *Critical Edition of the Divan of Naziri Qohestani*, edited by; M. Mosffa, first edition, Tehran: Elmi & Fahangi. (In Persian)
- Radviyani, M. (2001). *Translation of Al-Balagha*, edited by; A. Atash and I. Hakemi, first edition, Tehran: Iranian Cultural Heritage Association. (In Persian)
- Sajjadi, J. (1994). *Dictionary of Islamic Knowledge*, 3<sup>rd</sup> edition, Tehran: Koomesh. (In Persian)
- Shafiei Kadkani, M. R. (1991). *Images in Persian Poetry (Critical Study of the Evolution of Persian Poetry's Imagery and the Development of Rhetorical Theory in Islam and Iran)*, fourth edition, Tehran: Agah. (In Persian)
- Shamisa, S. (2002). *Bayān* (Expression), 9<sup>th</sup> edition, Tehran: Ferdows. (In Persian)
- Taheri, F. S., Chini, F. (2014). "Introduction to Naziri Qohestani and a Stylistic Analysis of His Ghazals", *National Conference on Critique and Analysis of the Life, Poetry, and Thoughts of Hakim Naziri Qohestani*, first edition, Birjand: Chehar Derakht. (In Persian)